

مبناگروری و برهان تسلسل

دکتر عبدالرسول کشفی*

چکیده

مبناگروری قدیمی‌ترین نظریه در باب «توجیه» است. در این نظریه مجموعه باورهای انسان به یک ساختمان تشبیه می‌شود: همان طور که هر ساختمان دارای دو قسمت زیر بنا و روبناست و روبنا به زیربنا متکی است، مجموعه باورهای انسان نیز چنین است: بعضی باورها زیربنایند و باورهای دیگر روبنا، و روبناها به زیربناها متکی‌اند. در این مقاله، ضمن بیان اصول مبناگروری و انواع آن، به مهم‌ترین برهان حامیان این نظریه یعنی «برهان تسلسل» می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که این برهان بیش از آن که به سود نظریه یاد شده باشد به نفع نظریه رقیب، یعنی: تلائم‌گروری است.

واژه‌های کلیدی: ۱- مبناگروری^۱ ۲- برهان تسلسل^۲ ۳- تلائم‌گروری^۳ ۴- توجیه^۴

۱. مقدمه

افلاطون^۵ در رسالهٔ تئوتتوس^۶ «معرفت^۷» را «باور صادق موجّه^۸» تعریف می‌کند (۴). از آن جا که این تعریف شامل سه جزء است به تعریف (یا تحلیل) سه جزئی^۹ معرفت معروف است. بر مبنای این تعریف فاعل شناسای (S) به گزاره (P) وقتی معرفت دارد که:

۱- S به P باور داشته باشد (BSP).

۲- P صادق باشد (P).

۳- باور S به P موجّه باشد (JSP).

نمی‌توان مدعی معرفت به گزاره‌ای بود و به آن باور یا عقیده نداشت: فهم عرفی^{۱۰} ادعای معرفت به یک گزاره و باور نداشتن آن را متناقض می‌یابد و نیز وقتی می‌توان مدعی معرفت به یک گزاره بود که آن گزاره صادق باشد: باور کاذب معرفت نیست. از سوی دیگر

* استادیار بخش الهیات و معارف اسلامی دانشگاه شیراز

باور صادق به تنهایی معرفت نیست. باور صادق وقتی معرفت است که موجّه یعنی مدلل (دارای دلیل) باشد: فهم عرفی باور صادق بدون دلیل را معرفت نمی‌داند، به بیان دیگر: حدس صائب معرفت نیست. مثلاً اگر به سبب کوتاهی خطوط کف دست کسی پیش بینی کنیم که عمر او کوتاه است و اتفاقاً کوتاه هم باشد، این باور اگر چه صادق است، اما معرفت نیست زیرا ربطی منطقی میان خطوط دست و طول عمر وجود ندارد. از این رو این باور موجّه (مدلل) نیست. اما اگر به جای خطوط کف دست به بیماری کشنده‌ای استناد کنیم که او به آن مبتلاست، آن گاه می‌توان گفت باور ما موجّه است و به کوتاهی عمر او معرفت داریم.

«مبناگروی» قدیمی‌ترین نظریه درباره ساختار توجیه است. در این نظریه مجموعه باورهای انسان به یک ساختمان تشبیه می‌شود: همان‌طور که یک ساختمان دارای دو قسمت پایه و روبناست و روبنا به پایه متکی است، مجموعه باورهای یک انسان نیز چنین است: بعضی باورها پایه‌اند و پاره‌ای دیگر روبنا و روبناها به پایه‌ها متکی‌اند.

۲. اصول مبناگروی

مبنا گروی مبتنی بر سه اصل است:

- ۱- باورهای انسان دو قسمند: باورهای پایه^{۱۱} (مبانی)^{۱۲}، باورهای غیر پایه^{۱۳} (روبناها، رو ساختها^{۱۴}).
- ۲- توجیه باورهای غیر پایه، مستقیم یا غیر مستقیم، از قبیل باورهای پایه است.
- ۳- توجیه باورهای پایه از قبیل هیچ باوری (پایه یا غیر پایه) نیست. باور پایه چنین تعریف می‌شود: یک باور آن گاه پایه است که اگر و فقط اگر بر هیچ کدام از باورهای یک شخص مبتنی نباشد.
- از آن جا که در مبناگروی، توجیه باورهای غیر پایه از قبیل باورهای پایه است، باورهای پایه خود باید موجّه باشند. باورهای پایه موجّه را «باورهای واقعاً پایه^{۱۵}» گویند. باورهای واقعاً پایه چنین تعریف می‌شوند: یک باور آن گاه واقعاً پایه است که اگر و فقط اگر: ۱- موجّه باشد، ۲- توجیه آن از قبیل هیچ باوری (پایه یا غیر پایه) نباشد.
- در این مقاله هر گاه از باور «پایه» سخن می‌گوییم، مراد باور «واقعاً پایه» است. مبناگروی دو نوع است:

۱- مبناگروی خطاناپذیر^{۱۶} (سنتی^{۱۷})

۲- مبناگروی خطاپذیر^{۱۸}

مینا‌گروی خطاناپذیر (سنتی) باورهای پایه را خطاناپذیر می‌داند. این نوع مینا‌گروی نظریه غالب در میان فیلسوفان دوران باستان، قرون وسطی، و جدید است. افلاطون و ارسطو در یونان باستان، توماس آکویناس در قرون وسطی و دکارت، لاک و هیوم در عصر جدید از حامیان این نظریه محسوب می‌شوند.

مینا‌گروی خطاناپذیر از زمان توماس رید^{۱۹} شروع شد. به جهت مشکلاتی که مینا‌گروی سنتی با آن مواجه بود رید شرط خطاناپذیری را از باورهای پایه برداشت. تفکر رید در نیمه دوم قرن بیستم به وسیله متفکرانی مانند دی. ام. آرمسترانگ^{۲۰}، آنتونی کوینتن^{۲۱}، رُدریک. ام. چیزم^{۲۲}، ویلیام آلتون^{۲۳} و رابرت آدی^{۲۴} مورد تأیید واقع شد. به این نوع مینا‌گروی، مینا‌گروی تعدیل شده یا حداقلی نیز گفته می‌شود.

۳. مینا‌گروی خطاناپذیر (سنتی)

گفتیم باورهای واقعاً پایه باورهایی‌اند که: ۱- موجه باشند، ۲- توجیه آنها از قبیل باورهای دیگر نباشد.

آلوین پلنتینگا مینا‌گروی سنتی را دو نوع می‌داند:

۱- مینا‌گروی سنتی باستانی- قرون وسطایی^{۲۵}

۲- مینا‌گروی سنتی جدید^{۲۶}

از دیدگاه پلنتینگا مینا‌گروی سنتی پیش از دکارت "باستانی- قرون وسطایی" و مینا‌گروی دکارت و فیلسوفان بعد از او "جدید" است. به اعتقاد او در مینا‌گروی سنتی باستانی - قرون وسطایی باورهای پایه دو قسمند:

۱- بدیهی ذاتی^{۲۷}

۲- بدیهی حسی^{۲۸}

باورهای بدیهی ذاتی باور به گزاره‌هایی است که اگر کسی آنها را فهم کند، گریزی از باور به آنها ندارد. فهم این گزاره‌ها مستلزم موجه بودن باور به آنهاست (توجیه آنها مبتنی بر چیزی جز فهم آنها نیست). حقایق ساده منطقی و ریاضی چنین‌اند، مثلاً باور به این حقیقت منطقی که: اکنون یا باران می‌بارد یا نمی‌بارد و یا باور به این حقیقت ریاضی که یک به علاوه یک مساوی دو است.

باورهای بدیهی حسی باورهایی‌اند که تجربه حسی فاعل شناسا از عالم خارج توجیه کننده آنهاست، مثلاً تجربه حسی (دیدن و لمس) من از میز روبرویم توجیه کننده باورم به این است که میزی روبروی من است.

در مینا‌گروی سنتی جدید باورهای بدیهی حسی جای خود را به باورهای بطلان‌ناپذیر^{۲۹} می‌دهند.

در این نوع میناگروی باورهای پایه چنین اند:

۱- بدیهی ذاتی

۲- بطلان ناپذیر

باورهای بطلان ناپذیر آن‌ها ایند که شخص نتواند در داشتن آن‌ها بر خطا باشد (منطقاً محال باشد که صاحب باور در باورش به یک گزاره بر خطا باشد). بطلان ناپذیری وصف خود باور است در حالی که بداهت وصف متعلق باور، یعنی: گزاره است و نسبت دادن بداهت به باور نسبتی مجازی است. باور به گزاره‌هایی مانند «من هستم» یا «به چیزی باور دارم» یا «این توپ را قرمز می‌یابم» یا «خود را گرسنه می‌یابم» باورهایی بطلان ناپذیرند. این گزاره‌ها اگر چه منطقاً ضروری نیستند (کذب آن‌ها منطقاً محال نیست)، در عین حال منطقاً محال است که شخص در باور به آن‌ها بر خطا باشد، مثلاً محال است که کسی به گزاره «من هستم» باور داشته باشد و در عین حال این گزاره کاذب باشد (او نباشد) و یا به گزاره «خود را گرسنه می‌یابم» باور داشته باشد و در عین حال این گزاره کاذب باشد (او خود را گرسنه نیابد).

از دیدگاه دکارت از آن جا که حس به جهت خطاهایش قابل اعتماد نیست، گزاره‌های بدیهی حسی خطاپذیرند و باور به آن‌ها نمی‌تواند باور پایه محسوب شود. اما اگر این گزاره‌ها با گزاره‌هایی جایگزین شوند که حاکی از تجارب ذهنی بی واسطه ما از عالم خارج (یا درون) باشند باور به آن‌ها می‌تواند به جهت بطلان ناپذیر بودن این باورها، باور پایه محسوب شود (۳، صص: ۶۳-۴۶۱).

۴. استدلال‌های میناگروان سنتی

در اثبات میناگروی برهانی اقامه شده است که برهان تسلسل است.^{۳۰} با این استدلال وجود باورهای واقعاً پایه به اثبات می‌رسد. میناگروان سنتی تا سال ۱۹۴۶ در اثبات خطاناپذیر بودن باورهای پایه دلیلی در دست نداشتند. در این سال سی. آی. لوییس^{۳۱} با استدلال احتمال و یقین^{۳۲} به اثبات خطاناپذیر بودن باورهای پایه می‌پردازد (۲، فصل هفتم).

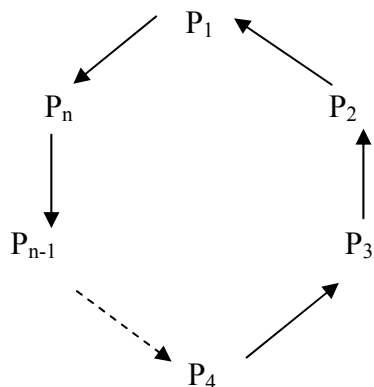
۵. برهان تسلسل

اگر توجیه باوری مانند P_1 از قبیل باوری مانند P_2 و توجیه P_2 از قبیل باوری مانند P_3 و ... و توجیه P_{n-1} از قبیل P_n باشد، زنجیره توجیه باورها یکی از اشکال چهارگانه زیر را دارد:

P_{n-1} غیر موجه است.

$$P_1 \leftarrow P_2 \leftarrow P_3 \leftarrow \dots \leftarrow P_{n-1} \leftarrow P_n$$

۲- توجیه P_n از قِبَل P_1 است.



۳- توجیه P_n از قِبَل P_{n+1} است و به همین ترتیب زنجیره توجیه به صورتی نامتناهی

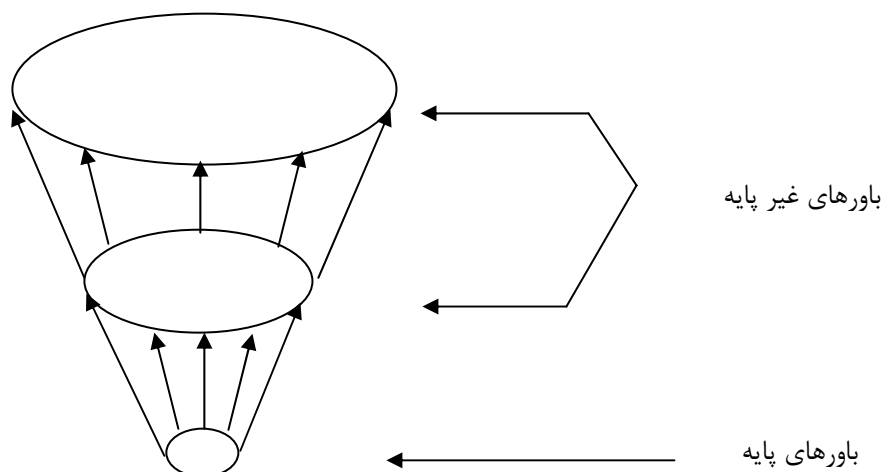
ادامه دارد.

$$P_1 \leftarrow P_2 \leftarrow P_3 \leftarrow \dots \leftarrow P_{n-1} \leftarrow P_n \leftarrow \dots \leftarrow \infty$$

۴- P_n باوری پایه است (توجیه آن مبتنی بر باوری دیگر نیست).

$$P_1 \leftarrow P_2 \leftarrow P_3 \leftarrow \dots \leftarrow P_{n-1} \leftarrow P_n$$

در فرض اخیر، باورهای غیر پایه از شمار محدودی باور پایه استنتاج می‌شوند. در این فرض مجموعه باورهای یک شخص مانند مخروطی ناقص است که از رأس بر زمین تکیه دارد: رأس مخروط را باورهای پایه و قاعده آن را باورهای غیر پایه تشکیل می‌دهند.



در فرض اول، از آن جا که P_n فاقد توجیه است نمی‌تواند، مستقیم یا غیر مستقیم، هیچ باوری را موّجه سازد، از این رو سلسله باورها از جمله P_1 ، غیرموّجه باقی می‌مانند. در فرض دوم، توجیه P_1 از قبیل P_n و توجیه P_n از قبل P_1 ، به معنای توجیه P_1 از قبل خود، یعنی دور است و دور به دلیل تناقض آمیز بودنش محال است. در فرض سوم، بی حد و حصر بودن سلسله توجیه مستلزم آن است که توجیه هر باوری مشروط به توجیه سلسله‌ای نامتناهی از باورها باشد و چون تحقق چنین سلسله‌ای محال است از این رو توجیه هر باوری محال است. با نفی فرض‌های ۱ تا ۳ صدق فرض چهارم (منتهی شدن سلسله باورهای غیر پایه به باورهای پایه) به اثبات می‌رسد که همان دیدگاه میناگروی در ساختار توجیه است. از آن جا که تقریر اُبلک^{۳۳} (معرفت‌شناس معاصر آمریکایی) از برهان تسلسل، پیشفرض‌های برهان را با وضوح بیشتری نشان می‌دهد به این تقریر می‌پردازیم.

۶. تقریر اُبلک از برهان تسلسل

پنج گزاره زیر مجموعه ای ناسازگار را تشکیل می‌دهند:

۱- باورهای موّجه X وجود دارند.

$$(\exists x)(Jx)$$

۲- به ازای هر باور X که موّجه است باوری مانند Y وجود دارد که موّجه است و X را

موّجه می‌سازد (هر باور موّجه‌ای با استنتاج از باور دیگری موّجه می‌شود).

$$\forall x [Jx \rightarrow (\exists y)(Jy . xJy)]$$

۳- توجیه غیر قابل انعکاس^{۳۴} است (هیچ باوری خود را موّجه نمی‌کند).

۴- توجیه گذرا^{۳۵} است (اگر باور Z باور Y و باور Y باور X را موّجه سازند، آن گاه Z

باور X را موّجه می‌کند).

۵- هیچ زنجیره نامتناهی از باورهایی که توجیه هر کدامشان از قبیل باور پیش از خود

باشد وجود ندارد.

ترکیب گزاره‌های ۱ تا ۴ به نتیجه زیر می‌انجامد:

۶- زنجیره‌ای نامتناهی از باورها وجود دارند که توجیه هر کدامشان از قبل باور پیش

از خود است.

نتیجه فوق متناقض با گزاره ۵ است، از این رو، گزاره‌های ۱ تا ۵ مجموعه‌ای

ناسازگارند. برای رفع ناسازگاری مجموعه یاد شده، بیشتر میناگروان ضمن پذیرش

مقدمات ۱، ۳، ۴ و ۵، مقدمه ۲ را و جمعی از آنان با پذیرش مقدمات ۱، ۲، ۴ و ۵، مقدمه ۳

را نفی می‌کنند.

نفی مقدمه ۲ به نتیجه زیر می‌انجامد:

۷- بعضی باورها موجّه‌اند و توجیه آن‌ها از قبیل باورهای دیگر نیست.

طرد مقدمه ۳ به نتیجه زیر می‌انجامد:

۸- توجیه قابل انعکاس است: بعضی باورها خود را موجّه می‌کنند (باورهای خود موجّه).^{۳۶}

نتایج ۷ و ۸ مؤید وجود باورهای پایه یعنی اثبات کننده میناگرویی‌اند.

۷. بررسی و نقد برهان تسلسل

برهان تسلسل به یکسان مورد استفاده میناگروان، شکاکان^{۳۷}، تلائم گروان^{۳۸} و نسبی گرایان^{۳۹} قرار گرفته است. هر گروه با طرد یک مقدمه در پی رفع ناسازگاری از مقدمات پنجگانه بر آمده است:

بیشتر میناگروان مقدمه ۲ و جمعی از آنان مقدمه ۳ را نفی کرده‌اند.

شکاکان مقدمه ۱ را نفی می‌کنند: از دیدگاه آنان هیچ باوری موجّه نیست و از این رو حصول معرفت محال است.

تلائم گروان مقدمه ۴ را طرد کرده‌اند: از دیدگاه آنان توجیه گذرا نیست.

تلائم گروان یک باور را آن‌گاه موجّه می‌دانند که با هر یک از باورهای یک شخص، مستقیم و بی واسطه، متلائم (سازگار) باشد، از این رو می‌توان بدون پیش‌فرض گذرا بودن توجیه، نسبت به یک باور موجّه بود.

نسبی گرایان ضمن توافق با میناگروان در نفی مقدمه ۲، دیدگاه آنان با میناگروان در نوع باورهای پایه متفاوت است. نسبی گروان توجیه را نسبت به فرد^{۴۰} یا گروه اجتماعی^{۴۱} متغیر می‌دانند. میناگروان باورهای پایه را موجّه می‌دانند و پایه بودن را ویژگی ذاتی این نوع باورها بر می‌شمرند، در حالی که نسبی گرایان باورهای پایه را فاقد توجیه کافی معرفت‌شناختی می‌دانند. از دیدگاه آنان باورهای پایه صرفاً فرض‌هایی‌اند^{۴۲} که ملاحظات عملگرایانه^{۴۳}، و نه معرفت‌شناسانه، در گزینش آنان دخالت دارند. این باورها می‌توانند از فردی به فرد دیگر یا گروهی به گروه دیگر متفاوت باشند.

همان طور که مشاهده می‌شود، غیر از مقدمه ۵ که مورد وفاق گروه‌های چهارگانه میناگروان، شکاکان، تلائم گروان و نسبی گرایان است، هر یک از مقدمات ۱ تا ۴ مورد پذیرش یک گروه و ردّ گروه‌های دیگر است و این مستلزم آن است که هیچ‌کدام از مقدمات چهارگانه و یا نقیض آن‌ها بدیهی نباشند، از این رو، صرف نفی یک مقدمه برای رفع ناسازگاری از مقدمات پنجم، مؤید هیچ یک از دیدگاه‌های یاد شده نیست. هر یک از این دیدگاه‌ها برای اثبات نظریه خود ناچارند هم در نفی مقدمه مورد انتقاد خود و هم در اثبات مقدمات دیگر دلیل کافی ارائه کنند.

پیش‌فرض‌های میناگروان در استفاده از برهان تسلسل چنین‌اند:

۱- باورهای موجّه وجود دارند. (مقدمه ۲)

۲- توجیه گذرا است. (مقدمه ۴)

۳- هیچ زنجیره نامتناهی از باورهایی که توجیه هر کدامشان از قبیل باور پیش از خود باشد، وجود ندارد. (مقدمه ۵)

پیش فرض سوم صادق است؛ زیرا همان طور که پیشتر گفته شد بی حدّ و حصر بودن زنجیره توجیه مستلزم آن است که توجیه هر باوری مشروط به توجیه سلسله‌ای نامتناهی از باورها باشد و چون تحقق چنین سلسله‌ای محال است از این رو توجیه هر باوری محال است.

صدق پیش فرض اول منوط به قطعی بودن دلایل ردّ شکاکیت است.

اما پیش فرض دوم:

در مبنای گروهی از سه نوع استدلال برای استنتاج باورهای غیر پایه از پایه استفاده می‌شود: قیاس^{۴۴}، استقرا^{۴۵}، استنتاج از طریق بهترین تبیین^{۴۶}.

۱.۷. قیاس

توجیه از طریق استدلال قیاسی گذرا است: اگر باور X موجّه باشد و باور Y از X و باور Z از Y با استدلال‌هایی قیاسی استنتاج شوند، می‌توان گفت: X ، Z را موجّه می‌کند (توجیه از X به Z گذر می‌کند).

۲.۷. استقرا

توجیه از طریق استقرا ناگذرا است و دلیل آن مثال‌های نقضی برگذرا بودن آن است.

به مثال زیر توجه کنید:

مقدمه ۱: علی آشپز است و پختن برنج را فراموش کرده است.

از گزاره عطفی فوق می‌توان نتیجه گرفت که:

نتیجه ۱: علی آشپز است.

از نتیجه فوق می‌توان به کمک استدلالی استقرایی نتیجه گرفت که:

نتیجه ۲: علی پختن برنج را می‌داند.

اگر چه نتیجه ۱ از مقدمه ۱ و نتیجه ۲ از نتیجه ۱ قابل استنتاج می‌باشند، اما روشن

است که توجیه از مقدمه ۱ به نتیجه ۲ گذرا نیست؛ چرا که این دو با یکدیگر ناسازگارند.

۳.۷. استنتاج از طریق بهترین تبیین

بر مبنای استنتاج از طریق بهترین تبیین، باور X باور Y را آن گاه موجّه می‌کند که Y بهترین تبیین برای X باشد (بارندگی دیشب و ترکیدن همزمان لوله‌های آب در شهر دو تبیین برای خیس بودن امروز خیابان‌ها هستند که بهترین تبیین، بارندگی دیشب است).

استنتاج از طریق بهترین تبیین ناگذرا است؛ زیرا اگر Y بهترین تبیین برای X ، و Z بهترین تبیین برای Y باشد، Z نمی‌تواند بهترین تبیین برای X باشد، زیرا طبق فرض Y بهترین تبیین برای X است.

۸. نتیجه‌گیری

موجه بودن برخی باورها و گذرا بودن توجیه دو پیش‌فرض مهم میناگروان در استفاده از برهان تسلسل است. صدق پیش‌فرض اول منوط به قوت دلایل رد شکاکیت است و پیش‌فرض دوم صدق کلی ندارد. با فرض قطعی بودن دلایل رد شکاکیت مشکل دوم یعنی گذرا نبودن توجیه مانعی بزرگ بر سر راه میناگروان در استفاده از برهان تسلسل خواهد بود. این مشکل نه تنها برای میناگروان که برای شکاکان و نسبی‌گرایان نیز مانع است. از آن‌جا که میناگروان گذرا بودن توجیه را نمی‌پذیرند، از این‌رو، برهان تسلسل به رغم شهرت تاریخی‌اش در اثبات میناگرویی، بیشتر به سود دیدگاه رقیب، یعنی تلائم گروهی است تا میناگرویی.

یادداشت‌ها

- 1- foundationalism
 - 2- regress argument
 - 3- justification
 - 4- coherence
 - ۵- Plato (۴۲۸-۳۴۷ ق.م) فیلسوف نامدار یونان باستان
 - 6- Theaetetus
 - 7- Knowledge
 - 8- ture justified belief
 - 9- tripartite definition (analysis)23. William Alston
 - 10- common sense
 - 11- basic beliefs
 - 12- foundations
 - 13- non-basic beliefs
 - 14- superstructures
 - 15- properly basic beliefs
 - 16- infallible foundationalism
 - 17- classical
 - 18- fallible foundationalism
 - ۱۹- Thomas Reid (۱۷۱۰-۱۷۹۶)، فیلسوف اسکاتلندی و شاگرد هیوم که نظریه شکاکیت او را مورد نقد قرار می‌دهد.
 - 20- D. M. Armstrong
 - 21- Anthony Quinton
 - 22- Roderick M. Chisholm
 - 23- William Alston
 24. Robert Audi
 - 25.ancient-medieval classical foundationalism
 26. modern classical foundationalism
 27. self evident
 28. evident to senses
 29. incorrigible beliefs
۳۰. این استدلال به یک سان مورد استفاده هر دو گروه میناگروان (سنتی و خطاپذیر) است.

- | | |
|--|---|
| 31. C.I. Lewis | 39. relativists |
| 32. probability and certainty argument | 40. individual |
| 33. O. Black | 41. social group |
| 34. irreflexive | 42. assumption |
| 35. transitive | 43. pragmatic consideration |
| 36. self justified beliefs | 44. deduction |
| 37. skepticisms | 45. induction |
| 38. coherentists | 46. inference to the best explanation (abduction) |

منابع

- 1- Black, O, (1988), "Infinite Regresses of justification", *International Quartely*, 28.
- 2- Lewis, C. I, (1946), *An Analysis of Knowledge and Valuation*, La salle: Open Court.
3. Plantinga, Alvin, (1974), "Religious Belief Without Evidence", in: Louis P. Pojman, *Philosophy of Religion: An Anthology*, Wadsworth Publishing Company, U.S.A.
4. Plato, *Theaetetus*, 201^c - 210^b.